



درآمد

اهتمام شهید صدوقی به یافتن استعدادها در خشان و تشویق آنان به پیگیری دروس حوزوی ناشی از آگاهی عمیق ایشان نسبت به تاثیرگذاری روحانیون عالم و زیرک بود که خود نمونه بارز آن بودند و لذا در ایجاد و تقویت حوزه‌ها در اقصا نقاط کشور سعی بلیغ داشتند و دیگران را نیز پیوسته به این امر مهم ترغیب می‌کردند. در گفتگوی حاضر در کنار اقدامات بی‌شمار و موثر آن شهید سعید، این ویژگی نیز تحلیل شده است.

«شهید صدوقی و حوزه‌های علمیه» در گفت و شنود شاهد یاران با
حجت‌الاسلام والمسلمین محمد حسن معزالدینی

حقیقتاً طلبه‌پرور بودند...

حاج شیخ غلام‌رضا به دلیل کهولت سنشان پیشنهاد دادند که سراغ شخص دیگری بروید که توانایی بیشتری داشته باشد. قدرت تدریس بسالا و حافظه قوی و از همه مهم‌تر روح جمعی و اجتماعی شهید صدوقی باعث شد که به مجرد مطرح شدن این پیشنهاد، سرانگشت اشاره همه به سمت ایشان برود.

پر خورده ایشان با گروه‌های مختلف چگونه بود؟

آیت‌الله صدوقی با گروه‌ها و جناح‌ها کنار می‌آمدند و به‌خوبی می‌دانستند که چگونه باید با آنها برخورد شود. مسئله گروه‌ها در یزد بسیار مهم است. اگر شخصی بتواند شهر یزد را اداره کند، به‌راحتی خواهد توانست کشور و حتی منطقه وسیعی از خاورمیانه را اداره کند. از قدیم معروف بوده است که اگر می‌خواستند به کسی مسئولیت بزرگی بدهند، ابتدا او را به یزد می‌فرستادند و مثلاً آن شخص را به فرمانداری یزد منصوب می‌کردند. اگر آن شخص از عهده اداره یزد برمی‌آمد، به او پست‌های بالاتری را می‌دادند. علت آن هم این است که اداره شهر یزد دشوار است.

شهر یزد چه تفاوتی با سایر شهرها دارد که اداره آن مشکل‌تر از سایر شهرهاست؟

مردم یزد انسان‌های پیچیده‌ای هستند و از همان ابتدا دست خود را رو نمی‌کنند، به همین دلیل کنار آمدن با آنها کار دشواری است. اگر آیت‌الله صدوقی در قم می‌ماندند، مقام مرجعیت در اختیار ایشان قرار می‌گرفت، به این دلیل که تنها لازمه مرجعیت، سواد و فقاقت نیست. یک مرجع کامل باید روحیه قوی و بصیرت بالا در مدیریت داشته باشد و آیت‌الله صدوقی تمام این ویژگی‌ها را داشتند. ایشان توانایی مالی، قدرت بیان و کرسی تدریس داشتند و از طرفی امور مربوط به طلاب از جمله حجراتشان و از جمله مدرسه فیضیه در اختیار آیت‌الله صدوقی بود. در زمان آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله صدوقی در مسائل اجتماعی، مطرح‌تر از امام بودند.

داشتند و همین مسئله باعث شد تا مرحوم آقا سیدعلی لپ‌خندقی، امتحانی از همه از جمله آیت‌الله صدوقی بگیرند، سپس نامه‌ای به حاج شیخ عبدالکریم حائری نوشتند و آیت‌الله صدوقی را به ایشان معرفی کردند، در نتیجه شهید صدوقی برای ادامه تحصیلات عازم قم شدند. علت رفتنشان به اصفهان این بود که در آن زمان حوزه علمیه اصفهان در کشور فوق‌العاده قوی و مطرح بود. شهید صدوقی به اصفهان رفتند. سپس دوباره به قم آمدند و در نهایت به یزد

اگر آیت‌الله صدوقی در قم می‌ماندند، مقام مرجعیت در اختیار ایشان قرار می‌گرفت، به این دلیل که تنها لازمه مرجعیت، سواد و فقاقت نیست. یک مرجع کامل باید روحیه قوی و بصیرت بالا در مدیریت داشته باشد و آیت‌الله صدوقی تمام این ویژگی‌ها را داشتند. ایشان توانایی مالی، قدرت بیان و کرسی تدریس داشتند و از طرفی امور مربوط به طلاب از جمله حجراتشان و از جمله مدرسه فیضیه در اختیار آیت‌الله صدوقی بود.

بازگشتند.

علت بازگشت آیت‌الله صدوقی از قم به یزد چه بود؟
قبل از آیت‌الله صدوقی، زعامت دینی مردم با حاج شیخ غلام‌رضا فقیه خراسانی بود. حاج شیخ غلام‌رضا مردی بسیار پرهیزگار و در تقوا و زهد ضرب‌المثل بودند؛ اما حاج شیخ غلام‌رضا به اندازه آیت‌الله صدوقی جنبه اجتماعی نداشتند.

پس از شنیدن نام آیت‌الله صدوقی کدام جنبه از شخصیت ایشان برایتان تداعی می‌شود؟

با وجود اینکه آیت‌الله صدوقی در عرصه‌های مختلف حضور فعال داشتند؛ اما چهره ایشان برای بعضی از افراد ناآشناست. در یک کلام باید بگویم که ایشان فقیه فعال، اجتماعی و پیگیر مشکلات مردم بودند. در واقع این ابعاد تشکیل دهنده مجموعه بزرگی از زندگی آیت‌الله صدوقی است. جنبه فقاقت ایشان در رهبری دینی مردم بسیار قابل توجه است. لازمه رهبری دینی مردم بودن، رسیدگی به کار طلاب و امور حوزه و سر و سامان دادن به مدارس است. ایشان در انجام فعالیت‌های اجتماعی‌شان ارتباط مداوم و مستمری با مردم داشتند و مشکلات عدیده مردم با سرپیچیه تدبیر ایشان حل می‌شد.

شما به فقاقت آیت‌الله صدوقی اشاره کردید. شاید این فقاقت حاصل هجرت آیت‌الله صدوقی به اصفهان و قم در زمان تحصیلشان در یزد بوده است. علت این دو هجرت بود و ایشان به چه دلیل دوباره به یزد بازگشتند؟
در فراگیری دروس حوزوی، طلاب ملزم می‌شوند که در کلاس درس بنشینند و یا به اجبار یک شهر را برای تحصیل در علوم دینی انتخاب کنند. علمای قدیم هم هرگاه حوزه قوی‌تری پیدا می‌کردند، برای تحصیل به آنجا می‌رفتند. حتی برخی از علما قصد داشتند که برای یادگیری علوم دینی به نجف بروند. از جمله آقا سید محمد کاظم یزدی. ایشان اول تصمیم گرفتند برای ادامه تحصیل به نجف بروند؛ اما بعد متوجه شدند که حوزه علمیه اصفهان بسیار قوی‌تر است. حوزه علمیه اصفهان در زمان تحصیلات آیت‌الله صدوقی حوزه‌ای پررونق و کثیرالعالم بود و مدرسان آن بسیار قوی بودند. شهید صدوقی دوره مقدماتی دروس را در یزد، در مدرسه خان، زیر نظر مرحوم آقای کاظمینی و علمای دیگر گذرانند. ایشان استعداد سرشار و حافظه خوبی در یادگیری

به نظر من امام احساس می‌کردند که فعالیت در شورای انقلاب برای آیت‌الله صدوقی پست کوچکی است. به خاطر دارم یک بار که آیت‌الله بهشتی به یزد آمده بود، یکی از آقایان پرسید که چرا آیت‌الله صدوقی برای شورای نگهبان انتخاب نشدند؟ شهید بهشتی گفتند: «ایشان ذخیره‌اند برای پست‌های دیگر.»

البته مسلم است که امام از لحاظ علمی فوق‌العاده مطرح و قوی بودند؛ اما آیت‌الله صدوقی در مسائل اجتماعی، در حوزه بیشتر از امام مطرح بودند. آن زمان امام مرتبا به منزل آیت‌الله صدوقی می‌رفتند و رابطه صمیمانه‌ای بین این دو بزرگوار وجود داشت. مسائل انقلاب مطرح شد و آیت‌الله صدوقی و مردم با روحیات امام آشنا شدند، در نتیجه همگی همچون مریدی پشت سر امام حرکت کردند. روحیه جمع‌پذیری در میان روحانیون مسئله مهمی است. یکی از مسائل قابل بحث در جامعه مذهبی این است که روحانیون و طلاب در حوزه‌ها می‌مانند و سنگ حوزه‌ها را می‌سایند و به این ترتیب شهرها و روستاها خالی از مبلغ است. یکی از مدرسین در این باره می‌گفت: «خداوند در قرآن می‌فرماید، لیتظرو قومهم اذا رجعوا... باید قومشان را هدایت کنند. وقتی برگشتند. اما آقایان قومه‌م را با قلم مهم اشتباه می‌گیرند و فکر می‌کنند که فقط باید قم را نظاره کنند، بنابراین در قم می‌مانند.» آیت‌الله صدوقی بسیار به روحیه هجرت‌پذیری در علما توجه می‌کردند و احساس می‌کردند که جامعه به این وجه نیاز بسیار دارد و هم چنین منطقه وسیعی از کشور احتیاج به مدیریت مذهبی دارد. آیت‌الله صدوقی در یزد اقامت داشتند؛ اما بخش وسیعی از کشور تحت مدیریت ایشان بود. به اعتقاد من آیت‌الله صدوقی بعد از امام پرنفوذترین و قوی‌ترین روحانی بودند. حتی نفوذ ایشان از بعضی علما و مراجع قم هم بیشتر بود.

به نظر شما علت این مسئله چیست؟

به نظر من علت این امر جنبه‌های معنوی شخصیت این بزرگوار و باورها و اعتقادات ایشان در مسائل مذهبی است. امروزه در جامعه، عالم زیاد داریم؛ اما باور و وجود انسان‌ها کمتر دیده می‌شود. آیت‌الله صدوقی به باور و یقین قلبی در امور دینی رسیده بودند و هرگاه در مسئله‌ای به یقین می‌رسیدند، در عمل به آن می‌کوشیدند. تهجد و راز و نیازهای شبانه ایشان و ارتباطشان با قرآن و ادعیه در زندگی این بزرگوار بسیار تأثیرگذار بود. ایشان در واقع به خاطر بیان قوی، حافظه فوق‌العاده و علمشان در مدیریت موفق بودند. با وجود اینکه آیت‌الله صدوقی وقتی عصبانی می‌شدند با دست به صورتشان می‌زدند؛ اما در عین حال بسیار صبور بودند. شهید صدوقی با بسیاری از هم‌لباس‌هایشان که به ایشان جفا کرده بودند، کریمانه برخورد می‌کردند و از خطایشان می‌گذشتند. گذشت در وجود ایشان از ویژگی‌های بارز شخصیتی‌شان بود. در روایات آمده است: هیچ دو چیزی به هم آمیخته نشده است که زیباتر از آمیخته شدن علم با حلم باشد. علم و صبر با هم در وجود آیت‌الله صدوقی تجلی پیدا کرده بود. ایشان بسیار دلسوز مردم و طلاب بودند. وقتی همه این ویژگی‌های مثبت در وجود یک انسان جمع شود، آن شخص منتظر هجوم مشکلات نمی‌شود، بلکه خودش به سوی مشکلات می‌رود تا با آنها مبارزه کند. شهید صدوقی بسیار به فکر حل مشکلات مردم و دلسوز آنها بودند. همان‌طور که می‌دانید خدمت به مردم عمل صالح است و در قرآن آمده است از ثمرات عمل صالح این است که انسان صالح محبوب دیگران خواهد شد. بر این اساس مردم به شهید صدوقی علاقه وافری داشتند. همین مسئله باعث شده بود تا ایشان در امر مدیریت موفق باشند.

از سوابق علمی شهید صدوقی نکاتی را بیان کنید.

آیت‌الله صدوقی از قدمای حوزه بودند. ایشان در شکل‌گیری حوزه نقش داشتند و در نتیجه اکثریست علما و روحانیون زیر مجموعه ایشان بودند. قبل از انقلاب مسئله احترام میان استاد و شاگرد و بزرگ و کوچک بسیار حائز اهمیت بود و

به این نکته توجه زیادی می‌شد. آیت‌الله صدوقی زمانی که به مجلس خبرگان رفتند، جمله‌ای گفتند و یادآور شدند تا زمانی که من زنده هستم این حرف جایی نقل نشود. ایشان گفته بودند: «وقتی در مجلس خبرگان نشستم و به حاضرین نگاه کردم متوجه شدم که غیر از ۳،۴ نفر از حضار بقیه همگی شاگرد من بودند.» آیت‌الله صدوقی کرسی تدریس قوی داشتند. کلاس‌های درس ایشان مملو از جمعیت بود. البته لازم به ذکر است که جمعیت زیاد در کلاس یک استاد، نشانه نفوذ کلام آن شخص نیست؛ اما حاج آقا صدوقی از جمله افرادی بودند که نفوذ کلامشان همه را مجذوب خود می‌کرد.

از ورود شهید صدوقی به یزد چه خاطراتی دارید؟

آیت‌الله صدوقی در سال ۱۳۳۰ به یزد آمدند و من ۱۱ سال بعد از آمدن ایشان به یزد متولد شدم. مسلما خیلی از وقایع را به چشم خود ندیده‌ام؛ اما مطالعات و شنیده‌های من در مورد ایشان بسیار است. پدرم که ۱۱ سال با حاج آقا صدوقی اختلاف سنی داشت، خاطرات بسیاری را از ایشان برایم نقل کرده است. از پدرم شنیده‌ام که وقتی آیت‌الله صدوقی به یزد آمدند، همزمان دو کار را انجام دادند. در ابتدا با چهره‌های مؤثر و شناخته شده شهر آشنا شدند. ایشان با خانواده‌های عنوان‌دار برخورد ظریفی داشتند. به عنوان مثال حاج آقا طاهر آیت‌اللهی که ندان‌پزشک و خانواده ایشان از خانواده‌های اصیل و ریشه‌دار و عالم یزد بود، در بین مردم مقبولیت عام داشتند. سالی که آیت‌الله صدوقی به یزد آمدند، حاج آقا طاهر به‌تازگی از سفر مکه بازگشته بودند و از همین نتوانسته بودند در مراسم استقبال ایشان شرکت کنند. حاج آقا طاهر تعریف کردند که یک شب در منزلشان به صدا درآمد. ایشان در را باز کردند و دیدند یک روحانی مقابل در ایستاده است. ایشان گفتند: «من صدوقی هستم و تازه به شهر یزد آمده‌ام.» حاج آقا طاهر، آیت‌الله صدوقی را به داخل منزل دعوت کردند و این دو بزرگوار با هم گرم صحبت شدند. حاج آقا طاهر آیت‌اللهی در شهر وزنه‌ای بود. در واقع شهید صدوقی با ملاقات حاج آقا طاهر، باب آشنائی را با ایشان باز کردند. به قول معروف:

صد ملک دل به نیم نگاه می‌توان خرید

خوبان در این معامله تقصیر می‌کنند

همسگان معتقدند که حتی ماموران رژیم هم از ایشان حساب می‌بردند. در این زمینه خاطره‌ای دارید؟

آن زمان، شهربانی یزد رئیسی داشت به نام سرهنگ علائی (البته نام او را دقیقاً به خاطر ندارم) این شخص قیافه عجیبی داشت و وقتی یونیفورم به تن می‌کرد و شلاق به دست می‌گرفت، ترسناک می‌شد. آیت‌الله صدوقی مسیر منزل تا مسجد را پیاده می‌رفتند. هر وقت که در مسیرشان به چهارراه میریختن می‌رسیدند تا از عرض خیابان بگذرند، سرهنگ به حالت احترام مقابل ایشان می‌ایستادند تا حاج آقا صدوقی از خیابان رد شوند. آیت‌الله صدوقی پول و جعبه شیرینی به سرهنگ ندادند بودند، حتی از آن شخص خوششان نمی‌آمد. برخی از مواقع هم بر منبر، این افراد از سرزنش می‌کردند. در نتیجه سنوالی که در ذهن افراد به وجود می‌آید این است که چه چیزی باعث می‌شود آن شخص تا این حد برای آیت‌الله صدوقی احترام قائل شود. به نظر من علت تمامی این مسائل جنبه معنوی شخصیت این بزرگوار است. پیغمبر فرموده‌اند: «ترس از خدا باعث می‌شود که همه کس از او بترسند.» من نام مجموعه‌ای را که مصاحبه‌های ایشان در آن است تدبیر و مدارا گذاشته‌ام. مسئولان دولتی می‌دانستند که وقتی آیت‌الله صدوقی حرفی بزنند و از مردم چیزی بخواهند، مردم بنا به فرمایش ایشان شورش خواهند کرد. همین مسئله باعث شده بود تا رژیم تسلیم آیت‌الله صدوقی شود. کار به جایی رسید که ساواک بین دو راهی قرار گرفت و شک داشت که آیا حاج آقا را تبعید کند یا اینکه اجازه دهد در یزد بماند.

از شیوه‌های مدیریتی شهید صدوقی در دوران انقلاب نکاتی را بیان کنید.

آیت‌الله صدوقی جایگاه ویژه‌ای در میان مردم یزد داشتند و اکثر مردم تسلیم ایشان بودند. در آن دوران امام اعلام کردند که سربازها از خدمت سربازی فرار کنند. سربازها سرشان را می‌تراشیدند و مسلماً ساواک به راحتی سرباز فراری را از میان جمع مردم می‌توانست تشخیص دهد. آیت‌الله صدوقی برای اینکه سربازها دستگیر نشوند، مردم

گفتند که همگی سرتان را بتراشید. به طور حتم، وقتی همه سرشان را می‌تراشیدند، تشخیص سرباز فراری از میان مردم غیرممکن خواهد بود. این حکایت نشان می‌دهد که مردم تسلیم آیت‌الله صدوقی بودند و فوراً خواسته ایشان را اجرا می‌کردند چون به هر حال سر تراشیدن کار آسانی برای مردم نبود. آیت‌الله صدوقی پس از ورودشان به یزد علاوه بر آشنا شدن با بزرگان یزد، حوزه‌ها را هم سر و سامان دادند. زمانی که ایشان به یزد آمدند، عمر حوزه‌ها بیش از ده سال نبود و حوزه بعد از رفتن پهلوی به‌تازگی پا گرفته بود. زمانی که برای آخرین بار نزد آقای شاملودی رفتیم، او برای ما تعریف کرد که چگونه بعد از ۲۰ شهریور برای راه‌اندازی حوزه‌ها افراد را برای طلبه شدن جمع می‌کردند. آن زمان هیچ‌کس فعالیت خاصی را در امور حوزه انجام نداده بود، حوزه‌ها مدیریت قوی نداشتند. آیت‌الله صدوقی از آنجائی که پول کافی در اختیارشان بود، مدارس مخروبه را تعمیر کردند و



پول مکنی در اختیار طلاب قرار دادند و اوضاع طلبه‌ها را سر و سامان دادند.

آیا پول‌هایی که در اختیار آیت‌الله صدوقی بود، از وجوهات بود یا پول‌ها را از سرمایه‌گذاری هم به دست می‌آوردند؟

این پول‌ها مربوط به وجوهات بود. ایشان از سال ۱۳۳۰ تا سال ۱۳۵۳ سرمایه‌گذاری نکرده بودند و به خاطر دارم که بعد از سال ۱۳۵۳ سرمایه‌گذاری کردند. آقای سید حسن مرداوی که اخیراً هم فوت کرده است و برای ما تعریف می‌کرد: «روزی که آیت‌الله صدوقی به یزد آمدند، در مراسم استقبال، من ایشان را بر شانه‌هایم گذاشتم و در بین مردم حرکت می‌کردم.» وقتی معلوم شد که قرار است شهید صدوقی به یزد بیایند، علمای محلات خبر آمدن ایشان را به مردم می‌دادند. آقای میرزا حسن صدر محمودآبادی هم که عالم منطقه محمودآباد یزد بود، به مردم محمودآباد خبر داد که آیت‌الله صدوقی روز جمعه سوم بهمن ۱۳۳۰ به یزد می‌آیند. ما هم از ایشان پرسیدیم: «آیت‌الله صدوقی چه کسی هستند؟» آقای میرزا حسن صدر پاسخ داد: «او کسی است که کل وجوهات ایران به امضای اوست.» این ماجرا نشان می‌دهد که آیت‌الله صدوقی منبع مالی گسترده‌ای در اختیار داشتند و از آن در امور خیر استفاده می‌کردند. آن زمان همه مراجع قم و نجف بدون اینکه آیت‌الله صدوقی خودشان درخواست کنند، نمایندگی امور را به ایشان واگذار کرده بودند و این مبین اعتماد مردم و مراجع به ایشان است. همان‌طور که می‌دانید آیت‌الله صدوقی مقسم شهری‌ها بودند و به امور دفتر آیت‌الله‌العظمی بروجردی رسیدگی می‌کردند.

زمانی که آیت‌الله صدوقی در قم بودند منزلشان مأمّن نواب صفوی بود. حتی چند صباحی نواب در منزل حاج آقا صدوقی مخفی شده بود. رابطه تنگاتنگی بین این دو بزرگوار برقرار بود. در این میان آیت‌الله کاشانی از نواب صفوی حمایت می‌کردند و هم رابطه نزدیکی با هم داشتند. جریان‌های آن زمان و مبارزات از طریق نواب در بیت حاج آقا صدوقی پیگیری می‌شد.

آیت‌الله صدوقی به طلبه‌پروری توجه ویژه‌ای داشتند و معتقد بودند که کانون تقویت روحانیت در کشور باید زیاد شود. آن زمان روحانیت در مقابل دولت قرار داشت و به اعتقاد ایشان یکی از راه‌های تضعیف دولت تقویت روحانیت بود. آیت‌الله صدوقی باور داشتند که وقتی یک طلبه وارد حوزه می‌شود، انگار که یک سرباز وارد ارتش قوی شده است. ایشان برای روحانی ارزش بسیاری قائل بودند. بازار خان در مجاورت بازار مسگرها قرار دارد. یک روز پیرمردی در بازار با طلبه‌ای دعواش می‌شود و با چکش به سر او می‌زند. صبح هنگام خبر به گوش آیت‌الله صدوقی می‌رسد. ایشان به مردم می‌گویند برای نشان دادن اعتراض، هنگام ظهر در نماز جماعت شرکت نکنند و آن روز ظهر تمام نمازهای جماعت شهر یزد تعطیل شد. کار به جانی رسید که آن مرد در حضور مردم از آن روحانی عذرخواهی کرد و دست او را بوسید. در واقع آیت‌الله صدوقی معتقد بودند که اگر طلبه‌ای در منطقه‌ای فعالیت می‌کند، باید از جانب مرکز حمایت شود.

از هنگام ورود امام به ایران چه خاطره‌ای دارید؟

به خاطر دارم روزی که قرار بود امام از پاریس به تهران بیایند، همه ما به همراه شهید صدوقی به فرودگاه رفتیم. تا سالن فرودگاه همراه حاج آقا بودیم. بعد از آن شهید صدوقی به باند فرودگاه و از آنجا هم به بهشت زهرا رفتند. آقای صدوقی با همان بنسری رفتند که افراد زیادی فکر می‌کردند قرار است امام با این بنز از فرودگاه تا بهشت زهرا بروند. ایشان مرتباً به ستاد استقبال سرکشی و به امور رسیدگی می‌کردند. دوستان همگی به مدت یک هفته برای استقبال از امام برنامه‌ریزی می‌کردند. در این میان جریان اعتصاب دانشگاه هم مطرح بود. صحبت بر سر این مسئله بود که چه کسانی همراه امام از پاریس خواهند آمد. در این بین اسامی آقایان بنی‌صدر، یزدی و قطب‌زاده به میان آورده شد. آیت‌الله صدوقی گفتند: «اینها اگر برای به عهده گرفتن مسئولیتی آمده‌اند، کارشان بیپوده است. یا کاره‌ای نمی‌شوند و یا دوام نمی‌آورند.» این حرف بسیار عجیب بود. آیت‌الله صدوقی قدرت تشخیص بالایی در شناخت شخصیت‌ها داشتند و با دیدن چهره افراد و اندکی نشست و برخاست با اشخاص، شخصیت آنها را می‌شناختند. در دوران ریاست جمهوری بنی‌صدر تنها استانی که بنی‌صدر به آن سفر نکرده بود، استان یزد بود. آیت‌الله صدوقی در عین حال با تیپ‌های مختلف جامعه در ارتباط بودند. زمانی که قرار بود ایشان به پاریس بروند، قبل از سفر به منزلی در تهران که ما در آن ساکن بودیم، آمدند. به خاطر دارم صبح زود آقایان بازرگان، سنجابی و سحابی به ملاقات آیت‌الله صدوقی آمدند. حتی از دربار هم تقاضای ملاقات با آیت‌الله صدوقی را کردند. یک بار رئیس دفتر فرح درخواست کرد تا با شهید صدوقی ملاقات کند. حاج آقا هم با علمای تهران مشورت و از ایشان نظرخواهی کردند. شهید بهشتی گفت: «چه اشکالی دارد. حرف‌هایشان را بشنوید و ببینید چه می‌خواهند بگویند» و سرانجام ملاقات در منزل یکی از خاله‌های من در تهران انجام شد. در این ملاقات آیت‌الله صدوقی حکایاتی را نقل کردند و حرف‌هایی هم رد و بدل شد.

به چه دلیل بعد از این جلسه آیت‌الله صدوقی

یکی از دوستانم ۲۰ سال است که حوزه‌ها تعطیل شده است.

اگر امکان دارد، در این باره مصادیقی بفرمائید.

آیت‌الله صدوقی گاهی اوقات اشخاصی را می‌دیدند و می‌گفتند که به حوزه بیایید و در آنجا مشغول تحصیل شوید. گاهی اوقات هم اگر پدری را می‌دیدند به او می‌گفتند، فرزندت را به حوزه بیاور تا دروس حوزوی را فرا گیرد. آقای صدوق ساداتی کودکی مرا به خاطر دارند. یک روز که کتاب جامع‌المقدمات دستم بود، از مدرسه خان که به کوچه راه داشت خارج شدم و قصد داشتم به منزل آیت‌الله صدوقی که پشت مدرسه خان واقع بود بروم.

اتفاقاً آیت‌الله صدوقی هم ساعت ۱۱ - ۱۰/۵ قدم‌زنان در حال عبور از کوچه بودند و قصد داشتند به مدرسه عبدالرحیم خان بروند. در بین راه در حالی که می‌دیدم به سینه حاج آقا صدوقی برخورد کردم. خیلی خجالت کشیدم. به یاد دارم ایشان فقط به من گفتند: «طلبه نباید در کوچه بدود.» ایشان در تربیت طلاب تمامی نکات کوچک را هم مدنظر قرار می‌دادند و این صحبت‌شان تا پایان دوران طلبگی در خاطر من ماند. حاج غلام‌حسین ابوبی برایم تعریف کردند که یک بار طلبه‌ای در قم برای انجام کاری نزد آیت‌الله صدوقی آمده بود. آیت‌الله صدوقی کارش را راه انداختند. وقتی طلبه در حال رفتن بود، شهید صدوقی گفتند صبر کنید. سپس به آقای ابوبی گفتند: «برو و به آن طلبه بگو که موهایش را کوتاه کند. زلف زیر عمامه برای طلبه خوب نیست.» یک بار هم آقای ابوترابی تعریف کردند، آیت‌الله صدوقی وقتی کار طلبه‌ای را راه انداختند و طلبه از خدمتشان رفت، گفتند: «این شخص از طلبگی بیرون خواهد رفت.» نکته جالب اینکه بعدها همین اتفاق هم افتاد و آن شخص طلبگی را رها کرد. آیت‌الله صدوقی معتقد بودند که باید مشکلات مردم را حل و آنها را جذب کرد. آقای صدری خوب به یاد دارند که در آن زمان دستگاهها و تأسیسات خنک‌کننده در شهر یزد وجود نداشت و همه کتب در طول سال تحصیلی خوانده نمی‌شدند و به طلبه‌ها فشار نمی‌آمد تا به سرعت همه را بخوانند. آیت‌الله صدوقی حوزه‌های علمیه‌ای در مناطق دیوانش و تزرگان تأسیس کردند تا طلاب از هوای مطلوب این مناطق در تابستان استفاده کنند و به مطالعه سایر کتاب‌ها بپردازند. رویه اشتباهی که حوزه‌ها در حال حاضر در پیش گرفته‌اند این است که طلاب ناچارند همه کتاب‌ها را با هم بخوانند و همین مسئله باعث می‌شود که نتوانند با دقت به عمق مطالب توجه کنند. در حال حاضر همه قصد دارند از طلبه فقیه، متکلم و ادیب بسازند و با این رویه در نهایت آن شخص نه فقیه می‌شود، نه متکلم و نه ادیب. آن زمان رسم نبود که طلاب کتاب مغنی را همراه با سایر کتب مطالعه کنند. طلاب در تابستان و در مناطق خنک فرصت داشتند تا این کتاب‌ها را بخوانند. به‌طور کلی



پدرم برایم تعریف کردند که یک بار پشت سر آقای صدوقی حرف زده بودند، شهید صدوقی هم قهر کردند و دفتر آیت‌الله بروجردی را به خودشان تحویل دادند. پدرم تعریف می‌کردند که بعد از ظهر که سر کلاس درس آیت‌الله بروجردی نشستیم بودیم، ایشان ابتدا ده دقیقه درباره آیت‌الله صدوقی برای طلاب صحبت کردند و گفتند: «من به اندازه چشمانم به آیت‌الله صدوقی اعتماد دارم.» پدر گفتند که دیگر منتظر شروع درس نشدم و از کلاس بیرون آمدم و به منزل آیت‌الله صدوقی رفتم و دیدم حاج آقا روح‌الله (امام خمینی) و آیت‌الله صدوقی در حیاط نشسته‌اند. آقای صدوقی پرسیدند: «چه خبر؟» پدرم گفتند: «خبر دست اول دارم» و صحبت‌های آیت‌الله بروجردی را برای شهید صدوقی تعریف کردند. زمانی که پشت سر آیت‌الله صدوقی غیبت شده بود، ایشان از امام در این باره نظرخواهی کرده و پرسیده بودند که چه کار باید بکنم؟ امام هم فرمودند که اگر از من می‌پرسید دیگر اطراف تشکیلات آقای بروجردی نباید بروید چون حرفی که زده شده، زده شده است. زمانی که آیت‌الله صدوقی دفتر را به آیت‌الله بروجردی واگذار کردند، هیئتی نه نفره مسئول انجام کارهای دفتر شد. در واقع کارهایی را که شهید صدوقی به تنهایی انجام می‌دادند، نه نفر با هم عهده‌دار آن شده بودند و با وجود این کارها خوب پیش نمی‌رفت و گاهی اوقات یک ماه به طلبه‌های شهریه نمی‌رسید.

از حافظه اعجاب‌انگیز شهید صدوقی بسیار گفته‌اند. آیا شما در این مورد خاطره‌ای دارید؟

آیت‌الله صدوقی وقتی شهریه‌ای به طلبه‌ای می‌دادند اسم او را یادداشت نمی‌کردند. به خاطر می‌سپردند و شب که به منزل می‌رفتند، یادداشت می‌کردند. در مدرسه هم وقتی طلبه‌ای را می‌دیدند، به خوبی به خاطر داشتند که آن طلبه شهریه گرفته است یا نه و اگر شهریه نگرفته بود صدایش می‌کردند و می‌گفتند بیا و شهریه‌ات را بگیر. حتی یک بار طلبه‌ای قصد داشت آیت‌الله صدوقی را امتحان کند یک ماه دو بار از ایشان شهریه گرفت. ماه بعد وقتی آمد تا شهریه‌اش را بگیرد، آیت‌الله صدوقی به دلیل حافظه بالای ایشان گفتند: «این ماه به تو شهریه نمی‌دهم. ماه قبل دو بار شهریه گرفتی.»

به چه دلیل آیت‌الله صدوقی به ساخت حوزه حتی در شهرها و روستاهای کوچک اصرار می‌ورزیدند؟ حتی ایشان در شهرهای خارج استان یزد از جمله بم و تاکستان هم حوزه علمیه تأسیس کرده‌اند. علت این مسئله چه بوده است؟

همان‌طور که گفتم، آیت‌الله صدوقی با وجود اینکه در یزد اقامت داشتند، اما کل ایران را اداره می‌کردند. ایشان به ترویج روحانیت باور داشتند و به طلبه‌پروری اهمیت بسیار می‌دادند. طلبه‌پروری به معنای واقعی را آقای صدوقی انجام می‌دادند. ایشان به همه مسائل یک طلبه از جمله طرز پوشش، راه رفتن و موی طلاب توجه می‌کردند. امروزه طلبه‌پروری در حوزه‌ها کم‌رنگ شده است. در حوزه‌ها فقط دروس تدریس می‌شود و مسئولین حوزه‌ها به فکر تعویض مدیر هستند، در حالی که به مسئله مهم طلبه‌پروری هیچ توجه نمی‌شود. به قول



از رفتن به پاریس پشیمان شدند؛ ولی دوباره تصمیمشان عوض شد و به پاریس رفتند؟

آیت الله صدوقی بعد از این جلسه از رفتن به پاریس پشیمان نشدند. قرار شده بود که گذرنامه آقا زاده شان حاج محمدعلی را برای ملاقات گرو بگیرند. حاج آقا هم گفتند، اگر قرار به عدم ملاقات با امام باشد، من به پاریس نمی روم. خلاصه ایشان با علما مشورت کردند و سرانجام به پاریس سفر کردند. حاج محمدعلی هم دو سه روز بعد در پاریس به شهید صدوقی ملحق شدند.

حاج آقا از جانب یزد نگران بودند. ممکن بود در حالی که درگیری و تظاهرات در شهرها اوج گرفته بود، مردم تصور کنند که آیت الله صدوقی خودشان را از میدان مبارزه کنار کشیده اند و به جای آرام تر و راحت تری رفته اند و در این شرایط برای آیت الله صدوقی بسیار مشکل بود که مردم را

از مصاحبه شما ناراحت شدند و گله مندند. آقای صدوقی باخونسردی گفتند: «فردا می آیم و توجیهشان می کنم و ناراحتی را از دلشان درمی آورم. فردای آن روز آقای صدوقی نزد امام رفتند و به امام گفتند که به چه دلیل در مصاحبه شان با کیهان آن حرف ها را زده بودند.

از رابطه شهید صدوقی و فدائیان اسلام نکاتی را بیان کنید.

زمانی که آیت الله صدوقی در قم بودند منزلشان مأمّن نواب صفوی بود. حتی چند صبحی نواب در منزل حاج آقا صدوقی مخفی شده بود. رابطه تنگاتنگی بین این دو بزرگوار برقرار بود. در این میان آیت الله کاشانی از نواب صفوی حمایت می کردند و در ضمن آیت الله صدوقی و آیت الله کاشانی هم رابطه نزدیکی با هم داشتند. جریان های آن زمان و مبارزات از طریق نواب در بیت حاج آقا صدوقی پیگیری می شد.

با هم به دربار رفتند و قبل از اذان صبح شام را بیدار کردند. شاه گفت: «حالا چرا این وقت شب آمده اید؟» آقا شیخ احمد گفت: «اعلیحضرت! آیت الله نگران جان شما هستند. اگر این مشکل حل نشود، جان شما در خطر است.» همان جا شاه فوراً دستور عفو آن شخص را صادر کرد. آیت الله صدوقی به ندرت از یزد خارج می شدند. فقط تابستان ها برای زیارت به مشهد می رفتند؛ ولی بقیه اوقات را در یزد سپری می کردند. اگر مشکلی در نقطه ای از کشور به وجود می آمد یا نامه ای می نوشتند یا برای حل مشکل به آن منطقه نماینده می فرستادند. آقای موسوی جزایری نماینده امام در خوزستان به من گفتند: «در حوزه روحانیت خوزستان اگر مشکلی پیش می آمد، آیت الله صدوقی تنها کسی بودند که می توانستند آن را حل کنند. در واقع سایر روحانیون به اندازه آیت الله صدوقی در روحانیت خوزستان نفوذ نداشتند.»



تنها بگذارند؛ اما از طرفی دیدار با امام پس از ۱۵ سال، روحیه ایشان را تقویت می کرد و هم چنین صحبت های امام در تصمیم گیری برای مبارزات بسیار مؤثر بود.

آیا از مکالمات آیت الله صدوقی با امام در پاریس چیزی شنیده اید؟

من در این مورد اطلاعی ندارم. آقای صدوقی بیشتر از من در این باره می دانند. فقط یک بار حاج شیخ محمدعلی تعریف کردند، در پاریس وقتی وارد اتاق شدم دیدم که پدرم با امام درباره ترکیب شورای انقلاب بحث می کنند. به نظر من امام احساس می کردند که فعالیت در شورای انقلاب برای آیت الله صدوقی پست کوچکی است. به خاطر دارم یک بار که آیت الله بهشتی به یزد آمده بود، یکی از آقایان پرسید که چرا آیت الله صدوقی برای شورای نگهبان انتخاب نشدند؟ شهید بهشتی گفت: ایشان ذخیره اند برای پست های دیگر. در واقع امام آیت الله صدوقی را برای پست ها و کارهای دیگر ذخیره کرده بودند. پدرم برایم تعریف کرد: زمانی که اولین جلسه هیئت دولت برگزار شد و بازرگان به همراه هیئت دولت خدمت امام رفتند. امام به هیئت دولت فرمودند: حرف آیت الله صدوقی حرف من است و امضای او امضای من. نکته جالب این است که آیت الله صدوقی در آن جلسه حضور نداشتند؛ ولی با وجود این، امام آن قدر به ایشان اعتماد داشتند که این مطلب را خطاب به هیئت دولت گفتند. البته فکر می کنم که آیت الله صدوقی خودشان این خاطره را برای پدرم تعریف کردند. فرمایش امام باعث شده بود تا دولتمردان بیش از پیش حواسشان را جمع کنند.

آیا این جلسه قبل از نامه نگاری بین آیت الله صدوقی و مهندس بازرگان بود؟

دقیقاً به یاد ندارم. اما ظاهر این جلسه بعد از مصاحبه آیت الله صدوقی با روزنامه کیهان تشکیل شده بود. مردم هنوز در تظاهرات از بازرگان حمایت می کردند و شعار می دادند: بازرگان بازرگان مجری خوب قرآن. در همین اثنا آیت الله صدوقی با روزنامه کیهان مصاحبه کردند و از بی توجهی دولت به برخی مسائل انتقاد کردند. یک شب در منزل آقای نجفی و خاله ام در محله نارمک تهران بودیم که احمد آقای خمینی به آنجا آمد و رسماً به آیت الله صدوقی گفت: امام

به طور کلی حضورشان در آن جریان ها مربوط به مبارزات نواب صفوی و آیت الله کاشانی بود. البته باید بگویم که امام هم حامی نواب صفوی بودند.

از شیوه های شهید صدوقی در حل مسائل گوناگون خاطراتی را نقل کنید.

نمی دانم چه نکته ای در شخصیت آیت الله صدوقی وجود داشت که هرگاه کسی با مشکلی برخورد می کرد، فوراً برای آیت الله صدوقی نامه می نوشت. در ماجرای قتل آقای شمس آبادی من بسیار کم سن و سال بودم و از مسائل چیزی سر در نمی آوردم. مهدی هاشمی از زندان نامه ای برای آیت الله صدوقی نوشت و به یاد دارم که من نامه را به آقای صدوقی رساندم. زمانی شخصی به نام انصاری یک بهائی

از آمدن مهندس بازرگان و دکتر سبحانی به یزد خاطره ای دارید؟

مهندس دوست حسینی آمدن آقایان دکتر شیبانی، مهندس بازرگان و دکتر سبحانی را به یزد خوب به خاطر دارد. آنها به یزد آمدند و از آیت الله صدوقی سؤال کردند: «در حالی که شاه ارتش قوی و سلاح دارد، چگونه مبارزه کنیم؟» آیت الله صدوقی گفتند: «با همان نیروی که موسی با فرعون و ابراهیم با نمرود جنگید.» آیت الله صدوقی فاز فکری این افراد را می شناختند و با شخصیت آنها آشنائی داشتند. آشنائی شهید صدوقی با آنها از جلساتی که قبل از انقلاب برگزار می شد، حاصل شده بود.

شهید صدوقی اهتمام ویژه ای در تکثیر اعلامیه های امام و توزیع رساله ایشان داشتند. در این زمینه خاطره ای دارید؟

در سال ۱۳۵۷ که اعلامیه آیت الله صدوقی جهت اعلام عزای عمومی صادر شده بود و هنوز در یزد خیر خاصی نبود، جوان طلبه ای به نام سجادی به مدرسه آقای مجتهدی آمد. آن زمان، من در آنجا حجره داشتیم. از من پرسید: «رساله آیت الله خمینی در یزد موجود است یا خیر؟» گفتم: «نه.» او نیز یک جلد از رساله امام را به من داد و گفت که آن را به یزد ببرم و به آیت الله صدوقی نشان بدهم و گفت: «اگر حاج آقا باز هم از این رساله خواستند، من به شما خواهیم داد تا به یزد ببرید.» فردا صبح فوراً به یزد رفتم و رساله را به شهید صدوقی نشان دادم. ایشان به من گفتند: «به آن جوان بگو، هر تعداد که می تواند از این رساله برای من بیاورد.» دوباره به تهران رفتم و با یک چمدان پر از رساله امام به یزد بازگشتم. قیمت هر رساله ۴۰ - ۵۰ تومان بود. بعد از یکی دو هفته رساله ها توزیع شد و شهید صدوقی گفتند که باز هم به رساله نیاز داریم. در یک کلام باید بگویم که همت ایشان در پخش رساله های امام بی نظیر بود. آیت الله صدوقی بسیار دوراندیش بودند و معتقد بودند که جایگاه امام در جامعه باید حفظ شود تا مردم ایشان را به خوبی بشناسند.

آیا اثر مکتوبی از ایشان باقی مانده است؟

آیت الله صدوقی اهل قلم نبودند و اگر به آثار مکتوب نگاهی

شهید صدوقی به آیت الله خامنه ای و آقای هاشمی علاقه داشتند؛ اما علاقه شان به آیت الله خامنه ای بسیار عجیب بود. ایشان با بصیرت عمیقی از همان ابتدا متوجه شخصیت آیت الله خامنه ای شدند و سفرشان به ابرانشهر و دیدارشان با مقام معظم رهبری باعث تشدید علاقه شان به آیت الله خامنه ای گردید و در آخرین نامه شان ایشان را با عنوان آیت الله خامنه ای خطاب کردند.

را کشته بود و قرار شد اعدام شود و حتی تاریخ اعدام هم معلوم شده بود؛ از مردم هم دعوت کرده بودند که برای تماشای بیابند. آیت الله صدوقی نامه ای به آیت الله بروجردی دادند و گفتند که این کار نباید بشود. آیت الله بروجردی هم نامه ای به شاه نوشتند و به دست گماشته شان آقا شیخ احمد دادند. آقا شیخ احمد مرد باسیاستی بود و نیمه شب به در منزل صدرالممالک رفت و او را از خواب بیدار کرد، سپس

دادیم تا اتفاقی برایشان نیفتد. شب‌هنگام من، آیت‌الله صدوقی، همشیره‌ام و دامادمان آقای احمد صدرالساداتی در منزل بودیم. ساعت ۱۱ شب که شهید صدوقی قصد داشتند بخوابند، ناگهان یادشان آمد که دعا را بخوانند و دعا را لباس را بر تن کردند تا پیاده به منزلشان بروند و دعا را بیاورند. شرایط برای رفتن ایشان مساعد نبود و حکومت نظامی اعلام شده بود. همه ما نگران شدیم. احمد آقای صدرالساداتی که پسرعموی ایشان هم بودند، به حاج آقا گفت: «شما بمانید، خودم می‌روم.» احمد آقا یا دوچرخه به منزل شهید صدوقی رفت و دعا را برایشان آورد. نکته جالب این است که با وجودی که شرایط ویژه‌ای بر شهر یزد حاکم بود، ایشان خواندن دعا را ترک نکردند و باسجاعت، قصد رفتن به خانه را داشتند. شهید صدوقی برای اینکه بتواند قبل از اذان بیدار شوند، معمولاً ساعت ۹ شب می‌خوابیدند تا صبح برای تهجد بیدار بشوند. ایشان به حدی به این مسئله مقید بودند که حتی اگر ساعت یک شب هم می‌خوابیدند، قبل از اذان از خواب بیدار می‌شدند.

تا جایی که اطلاع دارم، شهید صدوقی شب‌ها پیاده‌روی می‌کردند. هدفشان از پیاده‌روی چه بود؟ آیا حین پیاده‌روی ذکر هم می‌گفتند؟

بله، آیت‌الله صدوقی برای حفظ سلامتی‌شان بالاخص تعدیل بیماری قندشان پیاده‌روی می‌کردند. معمولاً عادت داشتند که شب‌ها تا هنگام اذان صبح قدم بزنند و پس از خواندن نماز هم از مسجد تا منزل را پیاده بیایند. به طور معمول عادت داشتند که مسیرها را پیاده طی کنند؛ اما بعد از انقلاب، از ماشین استفاده می‌کردند. البته ایشان حین پیاده‌روی ذکر و دعای رازیرلسب زمزمه می‌کردند.

شهید صدوقی در حرم امام رضا(ع) دعا کردند که به مقام والای شهادت نائل شوند. شما از این قضیه اطلاع دارید یا خیر؟

بله. به یاد دارم آیت‌الله صدوقی به همراه آیت‌الله دستغیب و آیت‌الله مدنی به مشهد سفر کردند و در این سفر در حرم مطهر امام رضا، این سه بزرگوار دعا کردند که به شهادت برسند که دعایشان برآورده شد و هر سه این عالم بزرگ به مقام رفیع شهادت نائل شدند.

واکنش شهید صدوقی پس از شنیدن خبر شهادی محراب چه بود؟

من اولین بار در ماجرای شهادت آیت‌الله مدنی گریه کردن شهید صدوقی را دیدم. به یاد دارم شهید صدوقی به جمکران رفته بودند و ما هم به ملاقاتشان رفتیم. هنگام صبح مشغول خوردن صبحانه بودیم که صحبت آیت‌الله مدنی شد. دقیقاً به خاطر ندارم که موضوع بحث چه بود. وقتی نام آیت‌الله مدنی به میان آمد، ناگهان اشک از چشمان شهید صدوقی جاری شد و گفتند: «آیت‌الله مدنی انسان دوست‌داشتنی و نازنینی بود.»

واکنش آیت‌الله صدوقی پس از شنیدن خبر شهادت آیت‌الله دستغیب چه بود؟

پس از به شهادت رسیدن آیت‌الله دستغیب، یزد اولین شهری بود که خیر شهادت ایشان به آن رسید. آقا زاده آیت‌الله دستغیب از شیراز با منزل آیت‌الله صدوقی تماس گرفت. رجب‌علی گوشی را برداشت و سپس به شهید صدوقی داد. آیت‌الله صدوقی پس از شنیدن خبر شهادت آیت‌الله دستغیب گفتند: «نوبت من بود که شهید شوم.» این جمله یادآور درخواستی بود که شهید صدوقی، شهید مدنی و شهید دستغیب در حرم امام رضا(ع) از خداوند و حضرت رضا(ع) کردند تا زودتر به شهادت برسند.

اگر نکته‌ای از قلم افتاده است بفرمائید.

گفتنی‌ها در مورد این عالم بزرگوار بسیار است. آرزو می‌کنم که در این راه موفق باشید و از خداوند می‌خواهم تا همه ما راهی را طی کنیم که در آینده انسان‌های بزرگی چون شهید صدوقی در کشور داشته باشیم.

آیت‌الله صدوقی اوایل با دکتر شریعتی میانه خوبی نداشتند. آن زمان دکتر شریعتی کتابی به نام امام حسین(ع) و شهادت نوشته بود و شهید صدوقی آن کتاب را مطالعه کردند و فوق‌العاده از کتاب خوششان آمد و درباره مطالب آن با آیت‌الله روح‌الله خاتمی که کتاب‌های دکتر شریعتی را مطالعه می‌کردند، بحثی داشتند و سفارش کردند که چند جلد از آن را بیاورند تا جوانان از مطالب آن استفاده کنند.

آیت‌الله صدوقی اشاره کردید. معمولاً کسانی که دارای جنبه‌های معنوی در وجودشان هستند، دستورالعمل‌های مخصوصی را هم در زندگی رعایت می‌کنند. اگر امکان دارد در این مورد مثالی بزنید.

شهید صدوقی عطف و رأفت بسیاری نسبت به اطرافیان بالاخص اقوام داشتند. در عین حال همه مردم از ایشان حساب می‌بردند. وجود این دو ویژگی ممتاز در شهید صدوقی شگفت‌انگیز بود. رأفت و قدرت در وجود ایشان متجلی بود. آیت‌الله صدوقی در عین حال که انسان مقدسی بودند، ولی به قول معروف دکان معنویت باز نمی‌کردند و از این عمل هم بدشان می‌آمد و از اینکه عده‌ای در کشور به عنوان افراد مقدس مطرح شوند، بسیار ناراحت می‌شدند. اهل دستورالعمل‌های خاص و کرامات ویژه‌ای که امروزه بازار گرمی هم دارد، نبودند. مرحوم حافظیان که در مشهد ساکن بود، دعائی به حاج آقا صدوقی داده بود. مرحوم حافظیان اهل چله‌نشینی بود و شخصیت فوق‌العاده‌ای داشت. شهید صدوقی آن دعا را با آداب خاصی هر شب می‌خواندند. خواندن دعا ۲۰ دقیقه طول می‌کشید و هر وقت قصد داشتند خواندن آن را شروع کنند، به اطرافیان سفارش می‌کردند که به هیچ تلفنی پاسخ داده نشود. یک بار هم در حالی که مشغول خواندن بودند، از پاریس با منزل ایشان تماس گرفته شد که بالطبع شهید صدوقی دعا را قطع و با تلفن صحبت

بینا‌زید، خواهید دید که کتابی از شهید صدوقی وجود ندارد. جالب است بگویم که ایشان به فتوای خودشان عمل می‌کردند. ولی با وجود شایستگی که داشتند وارد امور مرجعیت نمی‌شدند. یک بار از ایشان پرسیدم: «چرا کتابی تألیف نمی‌کنید؟» ایشان پاسخ دادند: «اگر بخواهم کتابی در حد سایر آقایان بنویسم که لزومی ندارد چون همانند آن موجود است. اگر بخواهم کتابی جامع‌تر از دیگران تألیف کنم، ناچارم همه کارهایم را کنار بگذارم و به تألیف کتاب بپردازم.» اطمینان دارم که اگر ایشان رساله‌ای می‌نوشتند تمام مردم یزد از رساله ایشان استفاده می‌کردند. حتی به احتمال زیاد مردم تهران و هند هم از این رساله استفاده می‌کردند.

از رابطه شهید صدوقی با مقام معظم رهبری نیز نکاتی را ذکر کنید.

شهید صدوقی به آیت‌الله خامنه‌ای و آقای هاشمی علاقه داشتند؛ اما علاقه‌شان به آیت‌الله خامنه‌ای بسیار عجیب بود و در حد یک مرید به ایشان محبت و ارادت داشتند. آیت‌الله خامنه‌ای در سفر اخیرشان به یزد در مسجد حظیره فرمودند: من اولین بار آیت‌الله صدوقی را در مشهد در منزل فیلسوف بزرگ، حاج سیدجلال‌الدین آشتیانی ملاقات کردم. نکته جالب توجه این است که چه ویژگی‌های برجسته‌ای در شخصیت آیت‌الله خامنه‌ای وجود دارد که شهید صدوقی در همان دیدار اول از ایشان خواستند که به یزد بیایند و در آنجا اقامت کنند. شهید صدوقی با بصیرت عمیق از همان ابتدا متوجه شخصیت آیت‌الله خامنه‌ای شدند. سفر آیت‌الله صدوقی به سیستان و بلوچستان و ایرانشهر و دیدارشان با مقام معظم رهبری باعث تشدید علاقه‌شان به آیت‌الله خامنه‌ای گردید. ایشان در آخرین نامه‌شان رهبر را با عنوان آیت‌الله خامنه‌ای خطاب کردند، البته به اعتقاد من علاوه بر شایستگی آیت‌الله خامنه‌ای برای این عنوان شهید صدوقی هدف دیگری هم از انجام این کار داشتند. ایشان می‌خواستند تا از این طریق تودهنی محکمی به بنی‌صدر بزنند. در حالی که می‌توانستند آقای هاشمی را با این عنوان خطاب کنند؛ ولی این کار را نکردند. پس واضح و مبرهن است که قصد داشتند با این اقدام بنی‌صدر را سر جای خود بنشانند. من آیت‌الله خامنه‌ای را قبل از انقلاب فقط یک بار ملاقات کردم. به یاد دارم در اتفاقی که پنج‌شنبه‌ها مجلس روضه برگزار می‌شود. آیت‌الله صدوقی و آیت‌الله خامنه‌ای نشسته بودند. در آن مجلس قرار بود، نامه‌ای برای امام موسی صدر نوشته شود. البته دقیقاً یادمان نیست که آیت‌الله خامنه‌ای هم در نوشتن آن نامه نظر می‌دادند یا خیر.

درباره ویژگی‌های روحی شهید صدوقی به نکاتی اشاره فرمودید. ایشان اهل حرص و جوش خوردن نبودند. ولی گاهی اوقات که عصبانی می‌شدند با دو دست به صورتشان می‌زدند. در حالی که افراد بسیاری از صبر ایشان سخن گفته‌اند. اگر امکان دارد در این باره توضیحی بدهید.

یکی از آقایان به نام گرانمایه می‌گفتند: «من بالاخره نفهمیدم حاج آقا عصبانیتشان واقعی است یا خیر؟»

ولی ایشان وقتی حرفی را می‌زدند که باید فوراً اجرا می‌شد و نمی‌شد، واقعا عصبانی می‌شدند.

نگاه و رویکرد شهید صدوقی در برابر روشنفکران دینی چه بود؟

ماجرائی را در این مورد به خاطر دارم که برایتان نقل می‌کنم. آیت‌الله صدوقی اوایل با دکتر شریعتی میانه خوبی نداشتند. آن زمان دکتر شریعتی کتابی به نام امام حسین(ع) و شهادت نوشته بود و شهید صدوقی آن کتاب را مطالعه کردند و فوق‌العاده از کتاب خوششان آمد و حتی به یاد دارم که درباره مطالب آن با آیت‌الله روح‌الله خاتمی بحث می‌کردند. حاج آقا آیت‌الله خاتمی از جمله کسانی بودند که کتاب‌های دکتر شریعتی را مطالعه می‌کردند. آیت‌الله صدوقی سپس از مطالعه آن کتاب، سفارش کردند که چند جلد از آن را بیاورند تا جوانان از مطالب آن استفاده کنند.

در خلال صحبت‌هایتان به جنبه‌های معنوی شخصیت



کردند و سپس خواندن دعا را ادامه دادند. به خاطر دارم روز ۱۰ فروردین سال ۱۳۵۷، (پنج‌شنبه) بعد از اینکه مجلسی در مسجد حظیره برگزار شد و روضه خوانده شد، ناگهان آشوب و تیراندازی آغاز شد. در این اثنا ما به همراه آیت‌الله صدوقی در حیاط نشسته بودیم که شخصی آمد و گفت که چند نفر شهید شدند. همگی متوجه شدیم که دیگر صلاح نیست در حیاط بنشینیم. من فوراً همراه شهید صدوقی، حاج آقا ربانی، آقای آشوری و سیدرضا سادات اخوی به اتاقی آمدم که در حال حاضر در آن نشسته‌ایم. آقای راشد را از یکی از درهای اتاق فراری